



بررسی ساختار مطلقه حکومت پهلوی اول:

آسیب شناسی تجددگرایی (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش)

مجتبی گراوند*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

ایرج سوری

دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهشکده امام خمینی (ره)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۵/۱۰)

چکیده

هدف مقاله حاضر، تبیین عوامل شکل‌گیری ساختار مطلقه حکومت پهلوی اول، تجددگرایی تقلیدی و آسیب‌های آن در فاصله سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ش است. انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی اول در سال‌های پس از مشروطه با برقراری ثبات سیاسی - اجتماعی از سوی رضاخان و تفاهم بیشتر نخبگان سیاسی - مذهبی به آرامی انجام شد. حکومت پهلوی اول اگر چه آرمان تجدد را دنبال می‌کرد، اما کسب قدرت بدون منازع به اعتبار ضرورت تاریخی برای سامان سیاسی کشور به ساختار مطلق آن منجر شد. بنابراین مقاله حاضر، بر اساس روش پژوهش توصیفی - تحلیلی، تحولات ساختاری عصر رضاشاه و میزان آسیب‌های آن را به جامعه مدنی، اصول مشروطه پارلمانی، فرهنگ بومی و سنن مذهبی بررسی می‌کند. رضاشاه در دوره ۱۶ ساله حکومت خود، در تقابل سنت - تجدد با تطبیق‌ندادن عقلانی فرهنگ بومی و الگوهای وارداتی و با وجود نظام مطلق حاکم، سبب شکاف‌های طبقاتی و تضعیف کانون‌های متعدد قدرت از جمله قوه مقننه و مجریه برآمده از پارلمان و احزاب و نهادهای مدنی شد. با کناره‌گیری او، ساخت نهاد مطلق از هم پاشید و همبستگی جامعه دچار تزلزل و بی‌ثباتی شد.

کلیدواژه‌ها

پهلوی، رضاشاه، ساختار مطلق، تجددگرایی، آسیب‌شناسی

* E-mail: Garavand.m@lu.ac.ir

۱- مقدمه

وقوع انقلاب مشروطیت و بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی ناشی از دوره گذار از تجربه دموکراسی و نظام پارلمانتاریسم به قدرت‌یابی رضاخان و برقراری امنیت و نظم عمومی منجر شد. رضاخان می‌کوشید خود را منجی و حافظ منافع ملی در راستای بهبود و ترمیم آسیب‌های سیاسی - اجتماعی پیش‌آمده نشان دهد و اعتماد عمومی کارگزاران مذهبی و فکری را به دست آورد. تغییرات ساختاری در نظام سنتی عصر قاجاریه بر اثر وقوع انقلاب، سست شدن نظم سیاسی - اجتماعی‌ای را موجب شد که در گذشته جامعه به نظام ارزشی آن اعتقاد داشتند. گسست سیاسی، اجتماعی و عادات سنتی در تقابل با الگوهای مدرن بدون فراهم شدن زمینه‌های لازم ذهنی و عینی در سطح جامعه، پیامدی جز نابه‌سامانی، خودسری حکام محلی، قانون‌گریزی و رشد تمایلات گریز از مرکز دربرنداشت. انقلاب مشروطه نظریه‌ای بود که درون خود تغییرات ساختار سیاسی را به عنوان ضد نظریه همراه داشت. این تغییرات نتوانست به عینیت‌یابی ایده‌ها و اهداف و آرمان‌های نیروهای انقلابی منجر شود. شرایط تاریخی مناسب نهادینگی آرمان‌های مشروطه نبود و رضاخان سنتزی بود که از دل این دوره انتقالی که ویژگی اصلی آن بی‌ثباتی و ناامنی بود، سر بیرون آورد. سرانجام پس از یک دوره نمایش قدرت سیاسی از طریق مجالس شورای ملی پنجم و سنا و با اجماع گفتمانی نخبگان فکری و مذهبی، حکومت قاجاریه لغو شد و رضاشاه تاجگذاری کرد. رضاشاه پس از به‌دست‌گرفتن امور سیاسی مملکت، سیاستی متضاد با دوره انتقالی در پیش گرفت و برای ساخت نهادهای مدرن با اخذ الگوهای غربی و بدون تطابق عقلانی با شرایط فرهنگی و تاریخی ایران مبادرت کرد.

در این راستا، سؤال اصلی مقاله حاضر این است: ساختار مطلق حکومت پهلوی اول و تجدیدگرایی آن چه آسیب‌هایی برای جامعه ایران در بر داشت؟ بنابراین برای یافتن پاسخ‌های مناسب، فرضیه این پژوهش به این صورت است: برنامه‌های نوسازی رضاشاه در ساختار اجتماعی - اقتصادی پیش‌مدرن ایران برای برپایی نظام متجدد، تناسبی عقلایی با بافت تاریخی ایران و ماهیت مطلق قدرت حاکم نداشت. این روند، آسیب‌های جدی به نهادهای مدنی و رشد دموکراسی پارلمانی زد، تمرکزگرایی آن صرفاً در حد پوشش اولی نابسامانی‌های موجود باقی نماند و در جهت اقتدارگرایی شخص حاکم به کار گرفته شد. به این ترتیب تلاش بر آن است برای اثبات یا رد فرضیه مطرح‌شده گام برداشته شود. روش گردآوری داده‌ها نیز بر اساس منابع کتابخانه‌ای است.

رضاشاه در دوره ۱۶ ساله زمامداری خود، سعی داشت با تغییرات ساختار سنتی و کاهش میزان قدرت گروه‌های بانفوذ اعم از کارگزاران مذهبی و طرفداران مشروطه‌خواهی و با انتصاب کسانی که او را در براندازی قاجاریه یاری کردند به پست‌های سیاسی در راستای اهداف خود عمل کند. محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) رئیس‌الوزراء و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) وزیر دربار شدند. از این پس رضاشاه با تشکیل ارتش مدرن و ایجاد شبکه سراسری بوروکراسی دولتی و اعمال نفوذ در قوه مقننه و اصلاحات مختلف نوین، نفوذ خود را در جامعه بسط داد و به سرعت گام‌هایش را برای تحکیم پایه‌های حکومتی خود برداشت. مقاله حاضر ضمن تبیین چگونگی ساخت نهاد مطلق عصر پهلوی اول و تجدیدگرایی تقلیدی آن می‌کوشد نتایج و پیامدهای این دوره از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ را بررسی کند.

۲- پیشینه پژوهش

در خصوص دوره حکومت پهلوی اول، پژوهش‌های مستقلی با این عنوان تاکنون انجام نشده است. در ادامه پژوهش‌هایی که به لحاظ محتوایی، مشابهت‌هایی با این مقاله دارند به اختصار ارائه می‌شوند.

- منصور میراحمدی و حسن جباری نصیر در مقاله «گونه‌شناسی مواضع عالمان شیعی در قبال سیاست‌های دولت مطلق شبه مدرن پهلوی اول»: این پژوهش از رویکرد حمایتی و تظاهرگرایانه مذهبی رضاخان و جلب اعتماد عمومی کارگزاران مذهبی قبل از قدرت‌یابی و مواضع متفاوت او پس از تکیه بر حکومت بحث کرده است. پهلوی دوم در دوره حکومت خود با جایگزین کردن اندیشه‌های ناسیونالیستی و غربی وارداتی به جای نظام اجتماعی و فرهنگی سنتی موجود با بهره‌گیری از قدرت ارتش و اجبارها و سرکوب‌ها، مواضع متغیری از جانب علمای دینی را در پی داشت. از تقیه و مبارزه تا تبعیت عده‌ای خاص از این روش در پیش گرفته و ناخرسندی و به حاشیه رانی نخبگان مذهبی را در پی داشت. امری که سبب رویگردانی و منفعل شدن آنان تا پایان کار پهلوی گردید.

مهدی صلاح و معصومه یاراحمدی در مقاله «بررسی سیاست یکپارچه فرهنگی در تمرکزگرایی دولت رضاشاه»: سیاست تمرکزگرایی که پهلوی اول تلاش داشت آن را در تمام حیطه‌ها به اجرا بگذارد و مهمترین هدف آن در سیاست‌گذاری فرهنگی این بود که ملت واحدی زیر پرچم دولتی واحد با سیادت شاه به وجود آورد. همخوانی نداشتن ویژگی‌های جامعه سنتی ایران با معیارهای مدرن در نظر رضاشاه، مبادرت به تغییرات ساختاری را موجب شد. جایگزینی الگوهای نوین به جای نظام سنتی و مذهبی جامعه را دچار سردرگمی و بحران‌های فرهنگی کرد و نتوانست تمام مؤلفه‌های فرهنگی مورد پسند جامعه را پوشش دهد.

منصور میراحمدی و حسن جباری نصیر در مقاله «الگوی نظری دولت مطلق و پیدایی دولت مطلق شبه مدرن ایران»: دولت مطلق شبه مدرن، نخستین دولت شکل گرفته در ایران بود که تلاش همه‌جانبه‌ای را در جهت تمرکز و انحصار قدرت با سیطره کامل بر منابع داشت. این مقاله ریشه شکل‌گیری این دولت برگرفته از تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی مشروطه و پس از آن را ارزیابی کرده است. در مجموع با وجود برخی نوسازیهای اجتماعی و اقتصادی هرگز مقدمات گذار به حکومت و جامعه‌ای مردم‌سالار فراهم نشد. آنچه جنبه تمایز مقاله حاضر محسوب می‌شود، تأکید بر چگونگی ساخت نهاد مطلق حکومت پهلوی اول و پیامدهای تجددگرایی ناموزون آن با توجه به بافت تاریخی و زمینه‌های آن است.

۳- زمینه‌های شکل‌گیری ساختار قدرت سیاسی مطلقه پهلوی اول

سال‌های قبل از انقلاب مشروطه، ساختار سیاسی مطلقه و سنت‌گرایی مذهبی، ویژگی‌های دوگانه جامعه ایران بود. پادشاهان قاجار اگر چه نوعی نوسازی از بالا به پایین را با روندی کند پیاده می‌کردند، اما وابستگی اقتصادی و بوروکراسی دولتی انحصاری و واپس‌گرایی از تحولات مدرنیته از ویژگی‌های عمومی این دوران بود. سایکس، یکی از مأموران رسمی انگلستان در این دوره در سفرنامه‌اش درباره مردم ایران عصر قاجار می‌نویسد: «اینجانب به هزاران دلیل معتقد هستم که مردم ایران از هر جهت به کلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند. ایرانیان با وجود نداشتن آموزش و پرورش و پرورش صحیح و همچنین فقدان وسایل ترقیات عصر

جدید از قبیل راه‌آهن و خطوط شوسه و غیره باز از با استعداد ترین و مترقیترین ملل آسیای غربی به شمار می‌روند و ده‌ها و نبوغ خود را هنگام مهاجرت به سایر کشورها عملاً به اثبات می‌رسانند» (سایکس، ۱۳۳۶: ۴۵۱).

در اواخر عهد قاجاریه، کشف نفت در ایران، زمینه‌های دولتی‌شدن اقتصاد را فراهم کرد و مانع از شکل‌گیری بخش خصوصی قدرتمند در مقابل دولتی‌ناظر و ناظم شد. نفت، اقتدارگرایی ایرانی را تقویت کرد. بن‌بست‌های فکری و سیاسی و شرایط آشوب‌زده دوره محمدعلی شاه و احمدشاه به موازات دخالت گسترده بیگانگان در امور داخل ایران مانع شکل‌گیری اجماع و اصلاح اخلاقیات ایرانی بود. این بن‌بست‌ها به ظهور نظامیان، کودتای آنها و اقتدارگرایی رضاخان در سال ۱۲۹۹ ش. منجر شد. پس از فراز و نشیب‌های فراوان اواخر دوره قاجار در خروج از اقتدارگرایی، در این زمان فرهنگ، اقتصاد و سیاست ایرانی وارد دوره پهلوی شده بود، اما ماهیت و محتوای اقتدارگرایی در نظام سیاسی و فرهنگ عمومی باقی‌ماند و تداوم یافت (سریع‌القلم، بی‌تا، ۱۷۷). با وقوع کودتای ۱۲۹۹ رضاخان و سیدضیاءالدین و کسب بخشی از ساختار قدرت سیاسی برای گسترش نفوذ خود، رضاخان اولین اولویت سیاست داخلی خود را سازماندهی و ایجاد ارتشی منظم و یکپارچه از قوای پراکنده نظامی موجود دانست (موتقی، ۱۳۸۵: ۲۰۲).

اگر چه رسالت بزرگی که نیروهای مشروطه‌طلب به دنبال آن بودند، یعنی تحدید قدرت مطلق سیاسی و مشارکت وکلای ملت از طریق قوه مقننه و حرکت به سوی مشروطه سلطنتی با نابه‌سامانی‌های پس از انقلاب و تضادهای فکری و مکتبی به طور عینی و در سطحی مناسب ایجاد نشد، اما وقوع کودتا، تأمین امنیت سیاسی - اجتماعی و حرکت برای ساخت دولتی بوروکراتیک و متمرکز را که ضرورت تاریخی این دوره بود، موجب شد. بنابراین عاملان اصلی وقوع کودتای ۱۲۹۹، در ماهیت ساختار پاتریمونیالیستی حاکم، تغییری ایجاد نکردند؛ یعنی عاملان کودتا برای تفسیر مشروع اقتدارگرایی خود، انتخاب این روش را تنها راه حل نابه‌سامانی‌ها و یا برون‌رفت از بن‌بست‌های فعلی قلمداد می‌کردند. همان طور که در ادامه خواهد آمد دولت نظامی روی کار آمده با وجود کسب قدرت زیاد و در اختیار داشتن بیشترین اختیارات و منابع، هیچ‌گونه ساز و کار عقلانی برای پیشگیری از مخاطراتی که اصول مشروطه را تهدید می‌کرد، دربر نداشت. رضاخان که خود را منجی کشور می‌دانست و تمام تلاش خود را برای کسب اجماع گفتمانی نخبگان سیاسی و مذهبی به سمت خود به کار گرفته بود، عملاً کودتا را دستاویزی برای تفسیر اعمال خود به خدمت گرفت و با حذف رقبای سیاسی حاکم به دنبال تکیه بر قدرت بود. با توجه به ریشه‌دار بودن ساختار پاتریمونیالیستی در ایران و نهادینه‌شدن سیاسی ساختارهای حقوقی - مدنی مردم‌گرا و بازدارنده قدرت در ایران، داشتن اختیارات گسترده و تسلط داشتن بر قوای نظامی و منابع ثروت قوه مجریه به خودی خود نمی‌توانست ضامنی برای مرام و مسلک مشروطه باشد. همچنین وقوع کودتا و حل مخاطرات امنیتی و اجرای این امر مهم از سوی یک فرد خاص، خود می‌توانست سبب اقتدارطلبی او به صورت بالقوه شود.

رضاخان بعد از کودتا و رسیدن به مناصب بالایی سیاسی مانند وزارت جنگ و نخست‌وزیری، نظم و یکپارچه‌سازی ملی را بر پا کرد. در این راستا او مطیع‌کردن خوانین محلی و تمرکزگرایی نیروهای پراکنده عشایری را به کمک ارتش نوپای خود در دستور کارش قرار داد. طرح یکپارچه‌سازی نیروهای پراکنده در سرتاسر کشور، مقدمه ایجاد دولت مدرن بر اساس یکپارچگی سیاسی و اجتماعی بود. در نتیجه او قبل از

قدرت‌یابی اولویت اصلی ترتیبات سیاسی مملکت را در تحقق این هدف قرار داد. از اقدامات اساسی رضاخان از میان برداشتن و پراکندگی گروه‌ها و منابع قدرت محلی و نیمه مستقل بود. او کوشید در زمینه ادغام مناطق نیمه‌مستقل عشایری درون چهارچوب جدید دولت بوروکراتیک ملی، تحدید قدرت خوانین و رؤسای عشایر اقدام کند. منحل کردن تشکیلات ایلی و عشایری و اسکان عشایر از فعالیت‌های عمده او محسوب می‌شد. به منظور اجرای این اهداف، حکومت جدید لشکرکشی و جنگ با عشایر و قبایل را آغاز کرد. کار سرکوب و خلع سلاح ایلات در سال‌های ۱۳۰۲ به بعد انجام شد و یکی پس از دیگری تا سال ۱۳۱۲ ش. سرکوب و منقاد و اغلب آنها خلع سلاح شدند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۷۱). تلگراف کابین بیل، مأمور کنسول انگلستان به تهران و بوشهر درباره اقدامات رضاخان و سیاست متمایل شدن انگلستان به او و متقاعدشدن این کشور برای یکپارچگی سیاسی است.

تلگراف به صورت رمز شماره ۱۲۶ و ۲۸، مورخ ۱۴ آوریل سال ۱۹۲۳ میلادی که از طرف کابین میل در اهواز به سرپرسی لرن در تهران به شماره ۲۹، برای آقای نوکس در بوشهر به شماره ۱۲۰ ارسال شد، این پیام را دربرداشت: «وزیر جنگ (رضاخان) برنامه کارش را طوری ترتیب داده است که به هنگام عمل، وقت و فرصت هر گونه عمل و اعتراض را از ما خواهد گرفت و اجازه و فرصت نخواهد داد به هیچ دلیل، مداخله‌ای در اوضاع کنیم و به نفع بختیاری‌ها وارد عمل شویم. به اعتقاد من این خوانین بختیاری هم آنقدرها ارزش و اعتبار دولتی ندارند که ما خود را به خاطر آنها با دولت ایران طرف بکنیم...» (البصری، ۱۳۵۰: ۲۳۲).

سیاست‌های عشایری دوره رضاشاه بر پنج پایه اساسی استوار بود: قلع و قمع و سلب قدرت سران عشایر، تخته قاپو (سیاست اسکان)، خلع سلاح، ازبین بردن نظام ایلی و نابودکردن نظام عشایری و فرهنگ زدایی. درپیش گرفتن این راهکارها به توسعه از بالا از طریق یکسان‌سازی و شبیه‌سازی به صورتی خشن و خالی از ظرافت‌های لازم معطوف بود و حذف خرده‌فرهنگ‌ها، دگرگونی فرهنگی و تحکیم اجبارهای ساختاری، دستوری و تجویزی را در دستور کار خویش داشت (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۲). در این میان قوه مقننه که چهارمین دوره خود را سپری می‌کرد، به عنوان تجلی اراده ملی ایرانیان نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر مناسبات قدرت سیاسی داشت و رضاخان به درستی به اهمیت این موضوع پی برده بود.

مجلس چهارم، شاه و بزرگان تا اواسط مجلس حس همدردی طبیعی و بی‌آلایش خاصی در برابر بسط قدرت قزاقان با یکدیگر داشتند. رقابت، ضدیت و بالاخره دشمنی و مبارزه بی‌معنی و شوم اخیر، این حس همدردی را بر هم زد و هر دو قسمت را ضعیف کرد. کار ضعف سیاسی به جایی رسید که جمع کثیری از سیاستیان عالی‌مقام در تقرب به سردار سپه بر یکدیگر پیشی جستند و در این مسابقه خانمان‌سوز شرکت کردند (بهار، ۱۳۸۵: ۳۵۱). رضاخان فرصت را غنیمت شمرد تا در فاصله میان مجلس چهارم و پنجم با اصلاح‌طلبان غیر مذهبی که از سال ۱۲۸۵ ش. به بعد، طرفدار نظریه سربازگیری عمومی بودند، متحد شود. رضاخان با به‌کارگیری ارتش برای دست‌کاری در انتخابات بیشتر حوزه‌های قبیله‌ای، توانست اکثریت مؤثری از حزب سوسیالیست و حزب تجدد را به مجلس جدید وارد کند. این اکثریت بدون فاصله به اصلاحات گسترده‌ای دست زدند. آنها رضاخان را در جایگاه نخست وزیر، فروغی از حزب تجدد را به سمت وزیر خارجه و سلیمان‌میرزا اسکندری را به عنوان وزیر معارف برگزیدند. مجلس جدید لایحه نظام خدمت وظیفه اجباری را تصویب کرد، بودجه دربار

را قطع کرد، القاب اشرافی مانند الدوله، السطنه و الممالک را از بین برد و همه شهروندان و اتباع ایرانی را به گرفتن شناسنامه و تعیین نام خانوادگی موظف کرد. رضاخان هم نام خانوادگی «پهلوی» را برای خود برگزید. از اقدامات دیگر مجلس برای تأمین طرح پیشنهادی راه‌آهن ایران این بود که بر چای، شکر و درآمدها مالیات بست، نظام هماهنگ اوزان و مقادیر را در کشور ایجاد کرد، تقویم هجری شمسی را جایگزین هجری قمری کرد و با اعطای فرماندهی کل - مقامی که مطابق قانون اساسی مختص شاه بود - به رضاخان، پادشاه سرکوبی شیخ خزعل را پرداخت (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

مجلس پنجم شورای ملی دو رویداد تاریخی مهم را پشت سر گذاشت: یکی، جمهوریت رضاخان که محل مناقشه احزاب تشکیل‌دهنده فراکسیون‌های مجلس بود. بهرامی یکی از اعضای حزب تجدد، سیلی محکمی به گوش مدرس نواخت. این امر منجر به ائتلاف دوستان مدرس با اقلیت افراد سوسیالیست شد. در ۲ فروردین ۱۳۰۳ ش. مردم به مجلس هجوم بردند و یکپارچه خواهان لغو جمهوریت شدند. آنها در حالی که شعار «مرده باد جمهوری» را فریاد می‌زدند تمام بهارستان و محوطه مجلس را اشغال کردند. دیگری، موضوع تغییر سلطنت بود. جناح اقلیت به رهبری مدرس و نمایندگان نظیر بهار و حائری‌زاده با تغییر سلطنت مخالف بودند، اما جناح اکثریت که مرکب بود از «تجددی‌ها» و «سوسیالیست‌ها» و منفردانی نظیر داور و فیروز تیمورتاش به شدت از براندازی قاجاریه حمایت می‌کردند (تبریزی‌نیا، ۱۳۷۱: ۱۷۵). جنجال‌برانگیزترین طرح مجلس، این بود که طرح الغای سلطنت دو هزار ساله را پیشنهاد کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۶۶). مدرس درباره تغییر حکومت به پهلوی گفت: «سستی و عدم لیاقت دربار و نادانی ولی‌عهد نه تنها تخت و تاج اجدادی را به باد داد، بلکه اصول دیانت و اخلاق و هر کس که پیرو دیانت و اخلاق بود نیز به باد رفت (مکی، ۱۳۵۹: ۷۷۹).

بعد از این که مجلس پنجم حکم الغای حکومت قاجار را داد با هوشیاری رضاخان مهره‌های طرفدارش حضور پیدا کردند تا در صورت قدرت‌یابی او مناصب مهم و نقش کارآمدتری در عرصه مناسبات سیاسی اگر چه در ذهنیت به دست آورند. در زمان مجلس پنجم، وقتی رضاخان تدریجاً خواهان قدرت بیشتری شد، یحیی دولت‌آبادی درباره او می‌گوید: «سردار سپه از روی روحیات نظامی، حرف‌ها را صریح و به اصطلاح عوام، پوست‌کنده می‌زد؛ چنانکه در یکی از جلسه‌های مجلس مشاوره خصوصی که در خانه آقای مصدق‌السلطنه منعقد شد از وطن‌پرستی صحبت به میان آمد. او گفت: مثلاً مرا انگلیسی‌ها سر کار آوردند، اما وقتی آمدم به وطنم خدمت کردم» (بهشتی‌سرشت، ۱۳۹۰: ۳۴۳). علمای بزرگی مانند حاج میرزا حسین نایینی و سید ابوالحسن اصفهانی که به تازگی از عتبات به ایران تبعید شده بودند، اجازه یافتند که به عراق بازگردند. رضاخان برای دیدار و بدرقه ایشان شتابان به قم رفت و آنان به او توصیه کردند دست از جمهوری‌خواهی بردارد، چون نگرانند مبدا تحولاتی نظیر ترکیه آتاتورکی در ایران رخ دهد. او نه تنها به توصیه آنها عمل کرد، بلکه با ترتیب‌دادن مجالس رسمی روضه‌خوانی و حرکت پیشاپیش دسته‌جات عزاداری در ماه محرم در سوگ شهدای کربلا به تلاش‌ها و تظاهرات دین‌دارانه خود افزود. در نتیجه علما نه تنها با ارسال هدایای «خزانه مبارکه» مرقد‌های مطهر و تحویل علنی همراه با تشریفات، پادشاه سزاوار به او دادند، بلکه به هنگام جلوس او بر تخت پادشاهی نیز کمترین مخالفتی نکردند (کرونین، ۱۳۸۹: ۴۰). رضاخان در رأس یک قشون ملی قدرتمند، عنصر جدیدی را در معادله شمال و جنوب وارد کرد. موفقیت او در آرام کردن شمال و محدود کردن نفوذ شوروی در تهران، مزده ایجاد یک دولت

مرکزی قوی را با توانایی مقاومت در برابر فشار خارجی و برقراری نظم و قانون در سراسر کشور می‌داد (صباحی، ۱۳۷۹:۲۳۸). در واقع رضاخان با بهره‌گیری از ضعف سیاسی قاجار در برقراری نظم و ثبات و پرکردن این کمبود توانست خود را مدعی شایسته حکومت قلمداد کند. تأیید اقدامات رضاخان در جنوب از سوی انگلستان و فترت شوروی به دلیل مشکلات داخلی، حضور مقتدر رضاخان در صفحات شمالی را سبب شد. محققان روسی دربار در قضاوت خود درباره اقدامات رضاخان در این دوره با نوعی بدبینی نوشته‌اند. در واقع نوعی نگاه مغرضانه سیاسی به تحولات جاری ایران دارند. نقادی آنان از اقدامات خشن رضاخان بر اساس معیارهای دموکراتیک و خیرخواهانه نبوده است و مطامع خاص خود را دنبال می‌کردند که در این بستر تاریخی این موضوع کاملاً به چشم می‌آید.

محققان شوروی به این دوره فترت توجه کمتری داشته‌اند. آنها توجهی به ویژگی‌های مثبت حکومت رضاشاه نداشتند. همه اصلاحات او را دارای انگیزه تخریبی می‌دانند تا انگیزه تنویری و مترقیانه. ایوانف در کتاب «تاریخ ایران» خود، مسأله کشف حجاب اجباری را به نقشه‌ای نسبت داده است که برای به‌کارگیری زنان در کارخانه با مزد کمتر، طرح‌ریزی شده بود. حتی تحدید قدرت روحانیان به دست رضاشاه هم تقبیح شده است. ایجاد راه‌ها و بازسازی ارتش و پرداخت حقوق منظم به نظامیان را نیز اقداماتی برای تمرکز قدرت در دست رضاشاه دانسته‌اند (آژند، ۱۳۸۰:۲۶۴).

۴- شکل‌گیری ساختار مطلق پهلوی، تجددگرایی و پیاده‌سازی آن در ایران

با روی کار آمدن رضاشاه با وجود اقدامات اساسی در جهت ایجاد تمرکز سیاسی و برقراری امنیت اجتماعی هنوز مراکز فرار از مرکز به خودسری میل داشتند. در سال ۱۳۰۵ مجلس ششم شروع به کار کرد و سید محمد تدین به ریاست آن برگزیده شد. رضاخان برخی از مراکز را که دست به شورش زدند با اعزام قوای نظامی سرکوب کرد. شورش سلماس که تعدادی از درجه‌داران فوج سلماس به دلیل نرسیدن حقوق از پیروی سرپیچی کردند، به دست سرلشکر حسن خزاعی مهار شد. همچنین لهماک‌خان باوند در پادگان مراد تپه به همراه عده‌ای دیگر شورش کرد که به دست شخص رضاشاه سرکوب شد. رضاخان در ادامه، شورش دوست‌محمدخان بلوچ را نیز خود مهار کرد. در مناطق جنوب غربی نیز مردم لرستان به دلیل سخت‌گیری‌های فرمانده نظامی رضاشاه، امیر لشکر امیراحمدی در دنبال کردن سیاست خلع سلاح شورش کردند که با اعزام سرتیپ شاه‌بختی به منطقه سرکوب شد. آخرین تلاش‌های خوانین محلی برای سرپیچی از اقتدار مرکزی در سال ۱۳۰۷ ش. به دست ایل قشقایی به ریاست سالار حشمت بود که به دلیل مخالفت با قوانین مصوب مجلس شورش کردند. این قیام سرانجام با دخالت نظامی ارتش و فرمانده قوای جنوب امیر لشکر حبیب‌الله شیبانی و حاکم محلی فارس و با وساطت سردار اسعد بختیاری و صولت‌الدوله و سایر افراد با نفوذ پایان داده شد. قیام مردم جنوب در اعتراض به قانون سربازگیری و خلع سلاح و یا یکپارچگی لباس بود. در واقع تلاش برای تغییرات سبک و سیاق زندگی سنتی و اکثراً طرفداران آن را در پی داشت. رضاشاه با اخراج میسلپو مستشار مالی دولت که مخالف افزایش اعتبارات نظامی بود، عملاً موانع را برای دستیابی به برنامه‌های مختلف خود یکی پس از دیگری از میان برمی‌داشت.

ایجاد تشکیلات نظامی واحد و یک‌شکل با ادغام بریگاد مرکزی و قزاق و سپس ژاندارمری و انحلال پلیس جنوب ایران انجام شد. این واحدها در نظارت وزارت جنگ و فرماندهی رضاخان درآمد (از سال ۱۳۰۰ ش.) و تأسیس دانشکده افسری در همان سال به بعد به این روند عمق و تداوم بخشید. جذب امکانات مالی و حتی کمک انگلیسی‌ها و بعد درآمدهای نفتی، افزایش تعداد کادر افسران ایرانی، خدمت نظام وظیفه اجباری، خرید سلاح‌ها و آموزش‌های جدید و تقسیم‌بندیهای جدید تشکیلاتی، برتری ارتش و قدرت مطلق رضاخان را بر جامعه تثبیت کرد. خدمت نظام وظیفه اجباری با تأسیس اداره ثبت احوال و سرشماری عمومی همراه بود. به این ترتیب، او توانست راه خود را برای مداخله در همه امور لشکری و کشوری هموار کند و با انحصار درآمدهای مالیاتی غیر مستقیم و درآمد اراضی خالص و مصرف آن در وزارت جنگ، بر میزان قدرت و نفوذ و محبوبیت خود (در میان افسران و سربازان) بیفزاید (موتقی، ۱۳۸۵: ۲۰۲).

رضاخان با اتکا به طبقات نظامی، دیوان‌سالاری مدرن و لایه‌هایی از اشراف زمین‌دار و بهره‌گیری از ناسیونالیسم تدافعی در عرصه سیاست خارجی و ناسیونالیسم باستان‌گرایانه غیر اسلامی در عرصه سیاست داخلی در جهت استقرار دولت ملی مدرن عمل کرد (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۷). نیکی کلدی می‌گوید: «ویژگی‌های ابتدایی رژیم رضاشاه در تمرکز، نوسازی و دگرگون کردن گروه‌های صاحب قدرت است» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۱). مهمترین گفتمان سیاسی مسلط در ایران در قرن بیستم، گفتمان مدرنیسم مطلق پهلوی بود. این گفتمان مجموعه پیچیده‌ای از عناصر مختلف از جمله نظریه شاهی ایرانی، پاتریمونیالیسم، گفتمان توسعه و نوسازی به شیوه مدرنیسم غربی بود. در این گفتمان بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، ناسیونالیسم ایرانی، مرکزیت سیاسی، مدرنیسم فرهنگی، سکولاریسم و توسعه صنعتی تأکید می‌شد. دولت مطلق که در پرتو این گفتمان ظهور کرد، در پی آن بود تا جامعه و اقتصاد ایران را از صورت‌بندی سنتی و گذشته سرمایه‌دارانه به صورت‌بندی مدرن و سرمایه‌دارانه عبور دهد و از این حیث برخی کارهای ویژه زیربنایی را در حوزه نوسازی اقتصادی و اجتماعی به عمل آورد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۸).

رضاشاه بعد از روی کار آمدن به تدریج کارها را در دست گرفت و قدرت حکومت را در هر رشته و هر ناحیه مستقر کرد و دخالت‌های خارجی را خاتمه داد. امتیازات و عهدنامه‌های کهنه شده خارجی را فسخ و در اداره مملکت، اقداماتی کرد. قشون را منظم کرد و بخشی از قروض را داد. سعی کرد بودجه را موازنه کند. ایلات را مطیع و مقهور ساخت و غارت‌گران و ناامنی را خاتمه داد. مدارس زیاد به سبک غربی‌ها افتتاح کرد و صدها و بلکه هزارها محصل به خارج از ایران فرستاد. مقداری تلگراف و بی‌سیم و راه‌آهن و کارخانجات بنا نهاد. بانک ملی را تأسیس و صنایع را تشویق کرد و... (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۵). سیدحسین تقی‌زاده که هم از رجال شاخص عصر قاجار و هم پهلوی بود در این بیانات، اقدامات نوسازانه رضاخان را تشریح کرده است. او این مطالب را در شرایطی می‌نویسد که حکومت پهلوی پابرجاست و نوشته‌های او بدون هرگونه نقد از جنبه‌های منفی است. خصوصاً قطع دخالت دولت‌های خارجی که با واقعیات تاریخی همخوانی ندارد.

در نوگرایی و تجددخواهی دولت رضاشاه کمتر کسی تردید دارد. با ظهور رضاشاه، حاکمیت دولت از طریق یک نیروی نظامی و یک دستگاه دیوانی یکپارچه به تمام نقاط کشور توسعه یافت. اما تفاوت این دولت با دولت‌های مطلق اروپایی در غیر بومی و وارداتی بودن آن از یکسو و ناقص بودن کارهای ویژه آن از سوی دیگر

بود. همان طور که نیکی کدی می‌نویسد: «ویژگی‌های ابتدایی رژیم رضاشاه در تمرکز، نوسازی و دگرگون کردن گروه‌های صاحب قدرت است»، اما پس از مدتی در بسیاری از زمینه‌ها این دولت اسیر ساختارهای کهن و نوعی واپس‌گرایی و حتی سازش با اقشار سنتی شد (افضلی، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

رضاشاه برای ساخت نهادهای مدرن و عرفی‌سازی جامعه، نیازمند اتخاذ سیاست‌های فرهنگی بود. سیاست‌های فرهنگی رضاشاه بر بنیاد فرمالیسم (نفی مظاهر تنوع و تکثر از طریق همانندسازی تعمدی و شکلی، تغییر ظواهر، یک‌شکل کردن لباس مردم، طرح حجاب) بوده است که از نمونه‌های آن می‌توان به این کارها اشاره کرد: ترویج باستان‌گرایی و اندیشه‌های ایران‌گرایان افراطی، نفی مظاهر اسلامی، کاهش قدرت روحانیت از طریق تغییر در نظام آموزشی و قضایی، کاهش تعداد نمایندگان روحانی در مجلس، اعمال محدودیت در بهره‌گیری از منابر، مساجد، لباس روحانیت، موقوفات و برگزاری شعائر مذهبی، به‌کارگیری تحقیرهای رسمی و افواهی، اعمال سانسور خبری و اطلاعاتی شدید، بستن انتشاراتی‌های غیر فارسی، تغییر نظام آموزشی از مکتب‌خانه به نظام غربی، تعطیل اقلیت‌های دینی، تغییر نظام موسیقی به صورت بخشنامه‌ای و حذف موسیقی ملی و ایرانی و جایگزین کردن موسیقی غربی به‌ویژه با الهام از ارکستر «بلدیه سی» ترکیه دوره آتاتورک و... این سیاست‌ها با تشکیل انجمن پرورش افکار و تأسیس اداره کل انتشارات و راه‌اندازی رادیوی تهران در اوایل سال ۱۳۱۹ وارد مرحله تازه‌ای شد و شتاب مضاعفی یافت (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۷). سیاست کلاه‌فرنگی (شاپو) و کشف حجاب که مخالفت‌هایی را نیز در پی داشت با ابزار زور مهار می‌شد. در مسجد گوهرشاد شیخ بهلول در اعتراض به کلاه شاپو و همچنین ممنوع‌شدن برپایی مراسم مذهبی سخنرانی کرد و نیروهای امنیتی با مردم متحصن، درگیر و تعدادی کشته شدند. در این حادثه *محمودولی اسدی نایب‌التولیه* به عنوان مسبب اصلی تحریم احساسات عمومی دستگیر و اعدام شد.

مخبرالسلطنه در کتاب «خاطرات و خطرات» خود درباره ماجرای کشف حجاب و قیام مسجد گوهرشاد می‌گوید: «در خراسان بر سر بی‌حجابی غوغایی شد که به تحصن در اطراف بقعه متبرکه کشید و از استعمال حربه آتش مضایقه نشد و جمعی مقتول شدند. *اسدی متولی‌باشی* بر سر آن کار بر دار رفت و فروغی رئیس *الوزاء* که با او منسوب بود، معزول شد و در ۱۳ آذر ۱۳۱۴ ش. جم به جای او آمد (مخبرالسلطنه، ۱۳۴۴: ۴۰۸).

۵- بحران‌های تجددگرایی ساختار مطلق حکومت رضاشاه

رضاشاه با زیر پا گذاشتن اصول مشروطه سلطنتی و نظم سیاسی پاتریمونیالیستی خود و حذف و تبعید و یا از سر راه برداشتن منتقدان و تضعیف احزاب و گروه‌های سیاسی جو اختناق و ارعاب و تهدید را بر جامعه ایران حاکم کرد. در این میان معزود افرادی هم که پافشاری می‌کردند، عاقبتی جز تبعید یا زندان و یا از سر راه برداشته شدن نداشتند. سیدحسن مدرس از بزرگترین مخالفان و منتقدان رضاشاه در سال ۱۳۰۷ دستگیر و به خوفاً تبعید شد و در سال ۱۳۱۶ به دست عمال رضاشاه به شهادت رسید. سایر بزرگان نیز که هر کدام به نوعی مخالف بودند در طول زمامداری رضاشاه یا به قتل رسیدند و یا در زندان به سر بردند.

هدف بسیاری از دولت‌مردان عصر رضاشاه در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در ترک فرهنگ سنتی و روی آوردن به فرهنگ جدید - که عمدتاً الهام‌گرفته از غرب بود - و احیای فرهنگ و زبان و هویت ایرانی به

مفهوم خاص آن خلاصه می‌شد. در سرلوحه برنامه‌هایشان وضع قوانین عرفی، حذف نظام سنتی آموزش و پرورش و روی آوردن به آرمان‌های ملت‌گرایانه قرار داشت. در این رابطه باقی ماندن ملتی بنام ملت ایران با گرایش‌های یک‌دست و همگون فارسی از دغدغه‌های اصلی حکومت رضاشاه بود (صلاح و یاراحمدی، ۱۳۹۴: ۱۱۷). در دوران رضاشاه نتایج نوسازی در ایران به شیوه غربی به موقعیت و قدرت روحانیان و علمای دینی آسیب فراوانی رساند. اقتباس از قوانین غربی در حوزه‌های مختلف، نقش و اهمیت شرع اسلام را در زندگی اجتماعی کاهش داد. همچنین کوشش در زمینه کشف حجاب زنان و تغییر لباس مردان به فرهنگی که روحانیان پاسدار عمده آن بودند، آسیب جدی رساند. تأسیس محاکم عرفی و تشکیلات دادگستری از سال ۱۳۰۵ ش. به بعد، موجب خروج بسیاری از مشاغل حقوقی و قضایی از دست روحانیان شد. همچنین محاکم شرعی غیر دولتی منحل اعلام شد. تغییرات گسترده در نظام قانون و قضایی کشور و اتخاذ قوانین غربی در زمینه حقوق مدنی و تجارت و جزا و غیره در سال‌های بین ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ ش. به موقعیت و اهمیت روحانیان در زندگی عمومی، صدمات عمده‌ای وارد کرد. همچنین گسترش ناسیونالیسم ایرانی و ایران‌گرایی و بی‌اعتنایی نسبت به مذهب و مراسم دینی ضربات دیگری به موقعیت روحانیان وارد آورد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۷۲). به طور کلی ایران در فرایند نوسازی خود از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد به دلایل ساختاری، تاریخی و اجتماعی نتوانست در راه نوسازی سرمایه‌دارانه و دموکراتیک به شیوه کشورهای غربی گام بگذارد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۶). برنامه‌ریزی و ارتباطات که هر دو به عنوان متغیرهای اساسی نوسازی محسوب می‌شوند، به میزان زیادی در عصر رضاشاه ناقص بود. روش‌های مورد استفاده، به طور عمده تقلیدی بودند و برنامه توسعه، خود بدون یک درک صحیح بود (چاران‌دوب، ۱۳۷۷: ۴۱).

با سلطنت رضاشاه، چرخش کامل او به نظریه جدایی دین از سیاست به‌زودی بر همگان عیان شد. حکومت او پیروزی جدایی طرفداران دین از دولت را در پی داشت. تغییر و تحولاتی که در امور قضایی و شئون دیگر اجتماعی در این دوره به وقوع پیوست، به انزوای هر چه بیشتر دین و مذهب از صحنه اجتماع منجر شد (بصیرت‌منش، ۱۳۷۷، ۵۰). در چهارچوب یک نظام متمرکز آموزشی، تأکید بر ملی‌گرایی و سکولاریسم همراه با ابزار وفاداری نسبت به دولت و شاه بود. اصلاحات آموزشی در مراکز شهری به اجرا در می‌آمد. در این مراکز بود که نرخ بی‌سوادی در میان مردان به تدریج رو به کاهش نهاد، ولی این گونه اصلاحات در میان مناطق روستایی یا زنانی که خارج از محافل نخبگان بودند، تأثیر ناچیزی داشت. ملی‌گرایی نوین ایران بر گذشته پیشااسلامی کشور و به ضرر گذشته اسلامی آن تأکید می‌ورزید (گارثویت، ۱۳۹۱: ۳۹۷). از اوایل دهه ۱۳۱۰ مطبوعات ایران به پیروی از سیاست‌های فرهنگی فروغی، شیعه‌ستیزی، اسلام‌زدایی و بزرگ‌نمایی و مجد دوران باستان را در سرلوحه برنامه‌های تبلیغاتی خود قرار می‌دهند. این در حالی است که از نیمه دوم همان دهه، گروهی از مطبوعات از آلمان و هیتلر، ستایش و در زمینه تطبیق نژاد آریایی و ژرمن قلم‌فرسایی می‌کنند (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۰).

۶- ساختار سیاسی مطلقه و سرکوب تشکلات سیاسی و نهادهای مدنی عصر رضاشاه

رضاشاه در اواسط دوره زمامداری خود با شکل‌دهی به ساختار مطلق سیاسی، تحمیل اجبارهای سیاسی و اجتماعی و نوعی فرهنگ سیاسی آمریت و پیروی بر جامعه، موازین دموکراتیک پارلمانی و گروه‌های سیاسی

آزاد و منتقد را از بین برد و نوعی استبداد رفتاری را به عنوان کارگزار اصلی و فراقانونی بر همه فعالان زیردست در ساختار قدرت تحمیل می‌کرد. اگر در اوایل به قدرت رسیدن رضاشاه از برخی مطبوعات و روزنامه‌نگاران آزاد بتوان نام برد با افزایش قدرت او، باقی‌مانده آزادی‌های سیاسی، فراموش می‌شود و روزنامه‌نگاران آزادی‌خواهی چون فرخی یزدی و میرزاده عشقی به دستور رضاشاه از بین می‌روند (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۰).

در یک نظام قدرت‌گرا (رضاشاه) نظام به معنای واقعی آن وجود نداشت، بلکه ضعف نهادی، پدیده‌ای همه‌گیر است که هم جامعه مدنی و هم زندگی سیاسی را دربرمی‌گیرد. در این صورت است که قدرت در چهره اشخاصی که بتوانند ابزاری را برای قبضه‌کردن فراهم آورند تبلور می‌یابد و در نتیجه قدرتی که به نام ملت و در جهت منافع آن به اجرا گذاشته شود، حالتی شخصی به خود می‌گیرد که گویی ملک مطلق دارنده آن بوده است و حق دارد از آن برای منافع شخصی بهره گیرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۴). ساختار نامناسب اقتصادی، باندبازی در ساختار سیاسی، نوچه‌گرایی در انتصاب‌ها و گم‌کردن پیروان در گلوگاه‌های تصمیم‌گیری با پشتوانه حامیان قدرتمند، زمینه‌های فساد را فراهم می‌کند. حامیان هم می‌توانند از میان نخبگان سیاسی و یا اینکه از میان سرمایه‌داران و دلالان قدرتمند در بیرون از سیستم اداری باشند. حامی می‌تواند یک عنصر قدرتمند نظامی، یک کارگزار سیاسی و یا یک سرمایه‌دار باشد. احزاب و گروه‌های فشار و بانفوذ نیز می‌توانند جایگاه حامی را داشته باشند (ربیعی، ۱۳۸۳: ۲۸).

یکی از عوارض کاهش مشارکت، تبدیل سیاست به حوزه عمل و رفتار تعدادی نخبه است که بر مبنای اندیشه و علایق خود به منافع عمومی شکل می‌دهند و همین‌طور زمینه را برای بی‌تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت جمعی خود را فراهم می‌کنند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۷۷). رضاشاه برای تحقق سیاست‌های نوین در طول حیات دولت مطلق، علاوه بر همکاری گسترده دستگاه‌های بوروکراسی، قانونی و قلم و شمشیر، اقدامات فراوانی صورت داد، از جمله تغییر و تحولات قضایی که با تشکیل دستگاه قضایی نوین، قدرت عالمان دینی در امر قضا را کاهش داد و قوانین اسلام در امور قضایی و غیره تضعیف و کمرنگ معرفی شد (میراحمدی و جباری‌نصیر، ۱۳۸۸: ۱۷۴).

رضاشاه بسیاری از افرادی را که از حامیان او در قدرت‌یابی بودند و در چند سال اول حکومت، مشارکت فعالی داشتند نیز به خاطر بدگمانی یا به قتل رساند و یا به طرق مختلف از میدان به در کرد. در سال ۱۳۱۲ ش. تیمورتاش زیر فشارهای رضاشاه و مشکلات فراوانی که برای او به وجود آمد، مجبور به خودکشی شد. در سال ۱۳۱۳ سردار اسعد و بسیاری از سران بختیاری نیز کشته شدند. در سال ۱۳۱۶ فیروز فرمانفرما نیز از تکنوکرات‌های این دوره نیز به طرز مشکوکی در خانه‌اش خفه شد. سامویل جییم نماینده یهودیان در مجلس، شاه‌رخ کیخسرو نماینده زرتشتیان، عبدالحسین دیبا و سپهدار تنکابنی نیز هر کدام به طریقی به دست رضاشاه به قتل رسیدند. این موضوع بیانگر این واقعیت است که هر کس حتی افراد مؤثر در قدرت‌گیری رضاشاه نیز با بدبینی او به هر دلیل از سر راه برداشته می‌شدند و فضای مشارکت سیاسی بر اکثریت جامعه به جز افراد پیرو در ساختار موجود فراهم نبود.

شاید این بیانات میخیز درباره روحیات رضاشاه مصداق مناسبی باشد و عملکرد او را بیان کند: «استبداد رؤسا فقط از یک عشق مبتذل به قدرت و از یک خودخواهی افراطی نیست، بلکه از اطمینان به ارزش خود و

خدمتی که به منافع عمومی عرضه می‌کنند نیز ناشی می‌شود. وفادارترین دیوان‌سالار به وظایف خود و باصلاحیتترین آنها قدرتمندترین آنها نیز خواهد بود» (میخلز، ۱۳۶۹:۱۳۵).

آرنه لیپهارت نیز معتقد است که قوانین مربوط به انتخابات و رأی‌دادن می‌توانند بر سایر ابعاد زندگی سیاسی نظیر اقبال‌داشتن یا نداشتن جامعه رأی‌دهندگان، کارایی نظام و مشروعیت نظام تأثیر زیادی بر جای بگذارند (دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور، ۱۳۷۸:۲۷). در دوره حکومت پهلوی اول اگر چه با وجود اختناق سیاسی، اعتراضات در دم خاموش شد یا بسیاری از افراد از ساختار سیاسی، خود را به کنار کشیده و یا به ناچار به نوعی با فضای موجود موقتاً سازش کردند، اما مشروعیت و کارایی ساختار سیاسی حاکم بعد از سقوط رضاشاه آثار خود را نشان داد و پارلمان و احزاب سیاسی و نخبگان فکری آسیب‌های جدی دیدند. آنچه از بنیادها و عملکرد حکومت رضاشاه استنباط می‌شود به این ترتیب است: ۱. نفی مشارکت مدنی، حاکمیت اختناق و مخالفت با آزادی‌های سیاسی به‌ویژه بسته‌تر شدن فضای سیاسی کشور بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ ش. از طریق سلب آزادی‌های اساسی و امنیت افراد، توقیف مطبوعات آزاد، ممنوع‌شدن فعالیت اتحادیه‌های کارگری و صنفی، سرکوب اقوام و عشایر و نهادهای مذهبی؛ ۲. اعتقادداشتن به بسیج توده‌ای؛ ۳. پذیرش ظواهر و محدوده‌های قانون اساسی مشروطیت و تصویب و تدوین قوانین حقوقی، جزایی و مدنی برای مشروعیت‌زایی بدون آنکه قانون و قانون‌گرایی، نهادینه و درونی شود (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶:۲۶).

در دوران حکومت رضاخان، فعالیت‌های سیاسی به کلی ممنوع بود و بازداشت کسانی که دست به فعالیت‌های سیاسی می‌زدند از شکل‌گرفتن هر نوع مخالفتی جلوگیری می‌کرد (عیوضی، ۱۳۸۵:۳۰). در این عصر، ارتباط مشترک بین مردم و دولت یا خیلی محدود بود یا مردم به‌هیچ‌وجه به دولت دسترسی نداشتند. حتی برای ضروریترین برخوردها آنها به یقین باید مساعدت واسطه‌ها یا دلالتان را به دست می‌آوردند و این هم قیمتی داشت. برای به‌دست‌آوردن این چیزها، افراد باید دست کارمندان دولت را در سطوح مختلف چرب کنند. این ویژگی‌ها به طور عمومی باعث بدگمانی نسبت به دستگاه‌های دولت می‌شد (چاران‌دوب، ۱۳۷۷:۱۵۶).

گفتمان اقتدارگرایانه پهلوی اول آسیب‌های عمده‌ای به گروه‌ها و فرهنگ جامعه سنتی وارد کرد. در این گفتمان، سنت، مذهب، قومیت‌ها، عشایر و گروه‌های سنتی می‌بایست در جایگاه اغیار گفتمانی از عرصه قدرت اخراج می‌شدند. در نتیجه علمای دینی، اصناف، تجار بازار، فرقه‌های دینی و اقلیت‌های قومی از سیاست‌های نوسازی پهلوی آسیب می‌دیدند. اجرای این گونه سیاست‌ها به تمرکز ابزارها و منابع قدرت سیاسی در دست دولت مطلق نیازمند بود. از سوی دیگر چنین تمرکز قدرتی موجب انقیاد نیروهای اجتماعی و سیاسی می‌شد (بشیریه، ۱۳۸۱:۶۸). انحصار سیاسی، یکی از ویژگی‌های ساخت قدرت در نظام حکومت پهلوی بود که خود از تلاش‌های پیگیر شخص شاه در سرکوب گروه‌های اجتماعی ناشی می‌شد. این سبب شده بود که تنها طبقه کوچکی شامل نزدیکان مورد اعتماد شاه در سیاست‌گذاری و اتخاذ تصمیمات مهم نقش اساسی داشته باشند (عیوضی، ۱۳۸۵:۳۱).

در حکومت پهلوی اول، قدرت سیاسی در انحصار شاه و اقلیتی از نخبگان و درباریان وفادار به شاه قرار گرفت. شخص حاکم نمایانگر سمبل دولت است و دولت نیز با شخص حاکم یکسان انگاشته می‌شد. افزایش کنترل و تمرکز بر منابع اجبارآمیز چون ارتش، پلیس، قوای مقننه، قضاییه و مجریه و نیز منابع غیر اجبارآمیز از

قبیل نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مدنی، وسایل ارتباطی و اطلاعاتی و دستگاه‌های آموزشی از جمله اهداف بود (میراحمدی و جباری نصیر، ۱۳۸۹: ۱۸۵). رضاشاه برای اسکلت‌بندی جامعه اهمیتی قائل نبود. در دستگاه حکومت او یک عده چند هزار نفری از ملاکان، بازرگانان، کارمندان عالی‌رتبه دولتی دست به دست هم داده و جیب‌های خود را از حاصل زحمت و ثمره کوشش یک عده دهقان و کارگر بدبخت ایرانی انباشتند (مکی، ۱۳۷۴: ۱۶۵). تا سال ۱۳۱۲ ش. رضاشاه همه را گرفت و بست و کشت و هیچ جنبنده‌ای داخل ایران در مقابل او جرأت بی‌اندami نداشت؛ او یکه‌تاز میدان شد (مکی، ۱۳۷۸: ۱۸۴).

در دوره زمامداری رضاشاه، اساساً در مجموعه دستگاه حاکم کمتر کسی مشاهده می‌شد که به این عقیده باور داشته باشد که اعتباری را برای مردم قائلند که به طور جدی خود را به حمایت از آن موظف بدانند. یعنی توجه به مصالح عمومی توسط زمامداران و نمایندگان اجرایی که قرار بود از طریق احزاب و تشکلات سیاسی فعال آزادانه مطرح شوند و به سود سلاطین حکومتی به انزوا کشانده شدند (عبدی، ۱۳۷۷: ۱۷۹).

رضاشاه پس از تحکیم قدرت سیاسی خود تجارت خارجی را به انحصار دولت درمی‌آورد (سال ۱۳۱۱) و نظارت دولت را بر تجارت و تولیدات داخلی افزایش می‌دهد. صنایع داخلی به‌خصوص صنایع مدرن را شرکت‌ها و انحصارات دولتی اداره می‌کنند و وزارتخانه‌های مربوط، این صنایع را در کنترل و نظارت مستقیم خود قرار می‌دهند. از این رو در این دوران با وجود ایجاد تمرکز سیاسی، امنیت و اصلاحات مهم در سیستم اداری و قضایی کشور، هیچ طبقه سرمایه‌دار یا بورژوازی پدید نمی‌آید. ثروتمندان این عصر یا همانند گذشته زمین‌داران بزرگ هستند و یا دیوان‌سالاران عالی‌رتبه کشوری و لشکری و معدود پیمانکارانی که با سوء استفاده از موقعیت‌ها و بند و بست با صاحب‌منصبان دولتی به پول و ثروت رسیده‌اند. فعالیت‌های اقتصادی، حوزه‌ای مستقل از قدرت سیاسی متمرکز را تشکیل نمی‌دهد و شرایط واردشدن و موفقیت در این فعالیت‌ها، تمکین و زدوبند با قدرت حاکم (دولت) است. از این لحاظ می‌توان گفت که جدل اجتماعی و سیاسی ایران این دوران، بیش از آن که به جوامع متجدد غربی شباهت داشته باشد به مدل سنتی جامعه ایرانی نزدیکتر است. یعنی همه حوزه‌های زندگی اجتماعی، به طور سلسله‌مراتبی پیرامون محور قدرت سیاسی (سلطنت) متمرکز شده‌اند (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۳۸).

۷- آسیب‌شناسی ساخت نهاد مطلق پهلوی اول و سیاست تجددگرایی آن

از آسیب‌های ساخت نهاد مطلق پهلوی اول می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: سلطه‌نداشتن یک حزب در بلوک قدرت، اعتقادداشتن به نظام حزبی و مشارکت احزاب حتی از نوع دولتی (به جز سال‌های ابتدایی زمامداری رضاشاه)، انجام نمایش سیاسی و اقتصادی بین اشراف و بورژوازی زمین‌دار با حفظ کار ویژه طبقاتی (تکوین و تداوم انباشت سرمایه طبقات بالا) و دخالت در حوزه بازرگانی به‌ویژه بازرگانی خارجی (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۷). اقتدار همراه با بدگمانی رضاشاه نسبت به اطرافیان خود سبب شد تا بسیاری از افراد برجسته‌ای را که خود پرورش داده بود، قربانی بدگمانی‌های خود کند. نتیجه این موضوع، سلطه پاتریمونیالیسم بر دستگاه اداری بود که می‌بایست بنیان یک دولت و دستگاه دیوانی غیر شخصی و بی‌طرف را پی‌ریزی کند (افضلی، ۱۳۸۶: ۱۸۳).

در سال ۱۳۱۶ شماری کمی از اصلاح‌طلبان پیشین در صحنه عمومی مانده بودند. داور، وزیر عدلیه، شاید به این دلیل که پیش‌بینی می‌کرد به بهانه‌ای رسوا یا کشته شود، خودکشی کرد. تقی‌زاده از مقام خود (سفیر ایران در لندن) برکنار شد و به ایران بازگشت. سلیمان میرزا اسکندری پس از مدت کوتاهی که استاندار کرمان بود در سال ۱۳۰۶ بازنشسته شد. فرحی، شاعر تندروی حزب سوسیالیست در بیمارستان یکی از زندان‌ها در گذشت. تدین که در جریان جمهوری خواهی نقش عمده‌ای داشت، هنگامی که مسأله بودجه اندک وزارت معارف و بودجه زیاد وزارت جنگ را مطرح کرد از کابینه اخراج شد و به زندان افتاد. علی دشتی، نویسنده برجسته‌ای که روزنامه شفق سرخ او از سال ۱۳۰۱ در خدمت رضاشاه بود، از مصونیت پارلمانی محروم و در یک آسایشگاه دولتی نگهداری شد. کسروی هم بدون فاصله پس از صدور حکم به نفع گروهی از زمین‌داران کوچک که شاه آنها را برکنار کرده بود، از مقام قضاوت برکنار شد (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۹۱). تیمور تاش از رجال سیاسی مؤثر در رونق‌دادن اقتدار پهلوی اول نیز عاقبت در میانه دوره زمامداری رضاشاه به دست او از سر راه برداشته شد. مخبرالسطحه درباره تیمور تاش می‌گوید: «تیمور تاش وزیر دربار ما دست راست و رافع بین شاه و هیأت و نافذ در هر کار طرف اعتماد شاه است و از سیاست آگاه. روزی رضاشاه در هیأت فرمودند قول تیمور تاش قول من است». سیدحسن تقی‌زاده، کهنه‌کار سیاسی درباره تیمور تاش می‌گوید: «از افراد شایسته و لایق که در زندگی دیدم، تیمور تاش است. مردی لایق، باهوش، با حسن نیت و حتی می‌توانم بگویم اگر او نبود کارها به نفع صحیح جریان نمی‌یافت (عاقلی، ۱۳۷۲: ۲۳۶-۲۳۵).

ساخت قدرت ایجادشده به دست رضاشاه با وجود نهادهای مؤثر، بی‌ثبات و بدون پایگاه طبقاتی کارآمد و تکیه‌گاه‌های اجتماعی مطمئن و بنابراین بنیان‌های مدنی بود. دولت او قوی بود، زیرا نهادهای استبداد را در اختیار داشت، اما ضعیف بود، چون نتوانست نهادهای استبدادیش را بر ساختار طبقاتی استوار کند (موتقی، ۱۳۸۵: ۲۱۴). با گذشت زمان، محدودیت‌های ذاتی یک فرد مستبد (آز و بدگمانی) ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت. رضاشاه در پایان به تنهایی و بدون مأموران اجرایی با کفایت، مشاوران هوشمند و باتجربه یا انتقادکنندگان شرافتمند حکومت می‌کرد. هر کس که به نظر می‌رسید استعدادهايش برای رضاشاه تهدیدکننده است یا به انگیزه‌های او بدگمان بود یا با عقاید و اراده او مخالفت می‌ورزید، مغضوب و زندانی می‌شد، به قتل می‌رسید یا رهسپار تبعید می‌شد (پیترآوری و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۶).

اگر چه می‌توان پرتاب ایران به عصر مدرن را در فاصله کمی در طی یک دهه به رضاشاه نسبت داد، اما دستاوردهای او به قیمت از دست‌دادن دموکراسی و دودستگی‌های اجتماعی تمام شد که سال‌های بعد از آن هم دست از سر این کشور برداشت. افزایش پیوندها با آلمان از چند نظر برای رضاشاه جذاب بود. مهمترین این بود که آلمان می‌توانست به شکل موازنه‌ای در برابر نفوذ بریتانیا و اتحاد شوروی در امور ایران عمل کند. اما یک عامل احساساتی هم در میان بود که از گرفتن مکتب فکری آریایی از آلمان نازی سرچشمه می‌گرفت. طبعاً این سیاست طرفداری از آلمان برای بریتانیا یا اتحاد شوروی قابل قبول نبود و بعد از آن که این دو کشور بر ضد آلمان‌ها در سال ۱۹۴۱ متفق شدند، حمله مشترکی را در اوت همان سال به ایران ترتیب دادند (فولتس، ۱۳۹۵: ۱۵۰). به طور کلی در دوران رضاشاه گرچه در نتیجه تحولات ساختاری، اقتصادی و آموزشی زمینه توسعه از نظر شرایط لازم تا قدری بهبود یافت، اما تمرکز منابع قدرت در دست حکومت هیچ‌گونه مجال برای رقابت و

مشارکت سیاسی باقی نمی‌گذاشت. با توجه به انحصار منابع قدرت در دست حکومت، طبقات و گروه‌های قدرت قدیم و جدید امکان سازمان‌دهی به علایق خود را نداشتند. دولت رضاشاه از حیث رابطه با طبقات و نیروهای اجتماعی، دولت ضعیفی بود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۷۵). در شهریور ۱۳۲۰ کمتر کسی از خروج رضاشاه دل‌نگران شد و با وجود بیم‌ها و خطرات ناشی از اشغال نظامی ایران به دست متفقان، بارقه‌های امید نسبت به داشتن ایرانی آزاد و آباد در دل‌ها بار دیگر روشن شد (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۷). در پایان با ترسیم جدول ذیل، ساخت نهادهای مدرن عصر پهلوی اول و پیامدهای آن برای جمع‌بندی مطالب ذکرشده در بالا بیان می‌شود.

جدول ۱: آسیب شناسی ساختار مطلقه و تجددگرایی در حکومت پهلوی اول

ردیف	موضوع: ساختار مطلقه عصر پهلوی اول تجددگرایی و آسیب‌های آن، ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰	پیامدها و نتایج ساختار مطلق رضاشاه در جامعه ایران تا سقوط او
۱	تمرکز سیاسی و ساخت قدرت مطلقه	وقوع کودتای ۱۲۹۹ و فراهم شدن زمینه‌های تاریخی ساخت مطلق حکومت رضاشاه، تمرکزگرایی دستاویزی برای اقتدارگرایی فردی رضاشاه و تکیه به ابزار ارتش در تمرکز سیاسی، سرکوب ایلات و عشایر و اعمال اراده سیاسی فردی بر جامعه، تضعیف نهادهای پارلمانی و مدنی کنترل‌کننده دستگاه حاکم
۲	بحران مشروعیت	سیطره دستگاه بوروکراسی دولتی، اقتصاد دولتی و انحصار منابع ثروت و قدرت در دست اقلیت حاکم، تضعیف کارگزاران مذهبی و ترویج ناسیونالیسم افراطی، تجددگرایی بدون مشارکت نهادهای مدنی و نارضایتی نخبگان فکری و مذهبی، انزوای سیاسی طبقات متوسط سستی و احزاب خارج از قدرت
۳	بحران مشارکت و توزیع عادلانه قدرت	ساختار قدرت سیاسی مطلق خاندانی، رابطه رهبر و پیرو، نابودی احزاب و جامعه مدنی، ایجاد شبکه سراسری از گروه حامیان و توزیع قدرت بر مبنای سرسپردگی
۴	بحران یکپارچگی و همگرایی	ایجاد همبستگی اجتماعی با قوای نظامی و اجبار، سرکوب ایلات و عشایر و تخته‌قاپو آنان و تغییر الگوهای سستی و برهم خوردن تعادل زیستی آنان، شکاف اجتماعی و تضعیف کانون‌های متعدد قدرت

منبع: نگارندگان

نتیجه‌گیری

در دوره زمامداری رضاشاه، تلاشی جدی برای ساخت دولت اقتدارگرای بوروکراتیک با دنبال کردن برنامه‌های نوسازی اجتماعی - اقتصادی انجام شد. ساختار پاتریمونیالیستی حکومت پهلوی اول که محصول بافت تاریخی و ضرورت‌های تاریخی گذر از بحران ناامنی پس از انقلاب مشروطیت بود مانع ربط برنامه‌های نوین به حوزه سیاست شد. این موضوع به خودی خود عرصه فعالیت دموکراتیک را بر گروه‌های سیاسی مختلف و جامعه مدنی تنگ کرد. رضاشاه، برنامه‌های نوسازی از بالا به پایین خود را با نخبگان محدود زیر فرمان خود به اجرا درآورد. تجددگرایی وارداتی که مطابق شرایط فرهنگی و واقعیت‌های جاری جامع ایران نبود، صرفاً با به‌کارگرفتن عامل زور تا زمان بر سر کار بودن او تضمینی برای بقا داشت. رضاشاه با ایجاد دیالکتیک نهادی در ساختار بوروکراسی دولتی، اراده مطلق خود را بر جامعه ایران تحمیل می‌کرد. در نتیجه، امکان مشارکت نخبگان فکری و مذهبی، مطابق اصول و موازین دموکراتیک و نظام پارلمانی مورد پسند آنان وجود نداشت. نهادهای دولتی با چهارچوب بازی مشخص نوعی استبداد رفتاری و محدودیت را بر بازیگران تحمیل می‌کرد؛ بنابراین اگر چه با اجبارها و عامل زور نوعی تمرکز سیاسی، یکپارچگی و همبستگی از عناصر قومیتی و

مکتبی متفاوت جامعه ایران به وجود آورد، با ریشه‌دار بودن سنت‌ها و ناقص بودن تطبیق‌سازی به سطح نهادینگی سیاسی به دوامی نرسید. همچنین آسیب‌های اجتماعی فراوانی خصوصاً به ایلات و عشایر با برهم‌خوردن تعادل زیستی آنان وارد شد و همه نیروهای آنان نیز در راستای مسایل اقتصادی به کار گرفته نشد. با کناره‌گیری رضاشاه از قدرت سیاسی در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و با اشغال نظامی کشور از سوی متفقان، آثار ساختار مطلق سیاسی و تغییرات ساختاری اعمال‌شده کاملاً محسوس شد. در مجموع، ساخت دیالکتیک نهادی عصر پهلوی اول که بر پایه اطاعت محض از فرمان‌های شخص حاکم بنا شده بود و در آن همه کانون‌های قدرت می‌بایست متناسب با اراده مطلق شخص شاه عمل کنند، دستاوردی جز تضعیف نهادهای مدنی و قانون‌گذاری و نابودی احزاب سیاسی نداشت. در سال‌های پس از ۱۳۲۰ ش. هیچ‌گونه نهاد سیاسی متمرکز و نهادینه‌شده وجود نداشت تا در غیاب شخص حاکم بتواند روال عادی کشور را حفظ و اداره و به اصطلاح، مدیریت سیاسی کند.

منابع و مأخذ

- افضلی، رسول (۱۳۸۶)، دولت مدرن در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷)، ایران بین دو انقلاب، مترجمان: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۰)، تاریخ‌نگاری در ایران، تهران، نشر گستره.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، گذار به دموکراسی (مباحث نظری)، تهران، نشر نگاه معاصر.
- بصری، علی (محقق عراقی) (۱۳۵۰)، یادداشت‌های اعلی‌حضرت رضاشاه کبیر در زمان رییس‌الوزارایی و فرماندهی کل قوا، مترجم شهرام کریملو، تهران، نشر ستاد بزرگ اداره روابط عمومی بررسی‌های تاریخی (چاپخانه ارتش شاهنشاهی).
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۷)، علما و سیاست، تهران، انتشارات عروج.
- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۸۵)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران انقراض قاجاریه، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- بهشتی‌سرشت، محسن (۱۳۹۰)، نقش علما در سیاست، تهران، انتشارات پژوهشکده امام‌خمينی و انقلاب اسلامی.
- پیتراوری، سرپرسی و دیگران (۱۳۸۸)، تاریخ ایران دوره پهلوی از رضاشاه تا انقلاب اسلامی، دفتر دوم از جلد هفتم کمبریج، مترجم مرتضی ثاقب‌فر، تهران، نشر.
- تبریزی‌نیا، حسین (۱۳۵۹)، علل ناپایداری احزاب در ایران، با مقدمه علی باقری، تهران، مرکز نشر بین‌الملل.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۷۹)، اخذ تمدن خارجی (تساهل و تسامح، آزادی، وطن، ملت)، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران، نشر فردوس.
- چاران‌دوب، شیاما (۱۳۷۷)، نوسازی و توسعه، مترجمان: مرتضی قره‌باغیان و مصطفی ضرغامی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور (۱۳۷۸)، تحزب و توسعه سیاسی، کتاب اول: مبانی نظری و آموزه‌ها (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات همشهری.
- ربیعی، علی (۱۳۸۳)، زنده باد فساد جامعه‌شناسی سیاسی فساد در دولت‌های جهان سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران، نشر نی.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶)، سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، مترجم حسین سعادت، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- سریع‌القلم، محمود (بی‌تا)، اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار، تهران، نشر فروزان روز.
- صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹)، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، تهران، ترجمه پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار.
- صلاح، مهدی و یاراحمدی، معصومه (۱۳۹۴)، «بررسی جایگاه سیاست یکپارچه سازی فرهنگی در تمرکزگرایی دولت رضاشاه»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، پاییز و زمستان شماره ۱۰، صص ۱۳۶-۱۰۸.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۲)، تیمور تاش در صحنه سیاست، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- عبدی، عباس (۱۳۷۷)، قدرت، قانون، فرهنگ (یادداشت‌های سیاسی روزنامه سلام)، تهران، نشر طرح نو.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران، تهران، نشر قومس.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷)، تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، تهران، نشر مرکز.

-
- فولتس، ریچارد (۱۳۹۵)، ایران در تاریخ جهان، تهران، نشر دیباچه.
 - کرونین، استفانی (۱۳۸۹)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر گلشن.
 - گارثویت، جین رالف (۱۳۹۱)، تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون، تهران، نشر کتاب آمه.
 - مخبرالسلطنه (مهدی قلی هدایت) (۱۳۴۴)، خاطرات و خطرات، تهران، نشر زوار.
 - مکی، حسین (۱۳۵۹)، مدرس قهرمان آزادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 - مکی، حسین (۱۳۷۴)، تاریخ بیست ساله ایران جلد ششم، تهران، انتشارات علمی.
 - موثقی، احمد (۱۳۸۵)، نوسازی و اصلاحات در ایران (از اندیشه تا عمل)، تهران، نشر قومس.
 - میراحمدی، منصور و جباری نصیر، حسن (۱۳۸۸)، «گونه‌شناسی مواضع عالمان شیعی در قبال سیاست‌های دولت مطلق شبه مدرن پهلوی اول»، فصلنامه علمی و پژوهشی انقلاب اسلامی، زمستان، شماره ۱۹، صص ۱۹۷-۱۶۳.
 - میراحمدی، منصور، جباری نصیر، حسن (۱۳۸۹)، «الگوی نظری دولت مطلق و پیدایی دولت مطلق شبه مدرن در ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، زمستان، صص ۱۹۹-۱۶۷.
 - میخلز، ربرت (۱۳۶۹)، جامعه‌شناسی احزاب، مترجم احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر قومس.
 - نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 - نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸)، احزاب سیاسی و گروه‌های ذی نفوذ، تهران، نشر قومس.
 - نودری، حسینعلی (۱۳۸۱)، احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، تهران، نشر گستره.